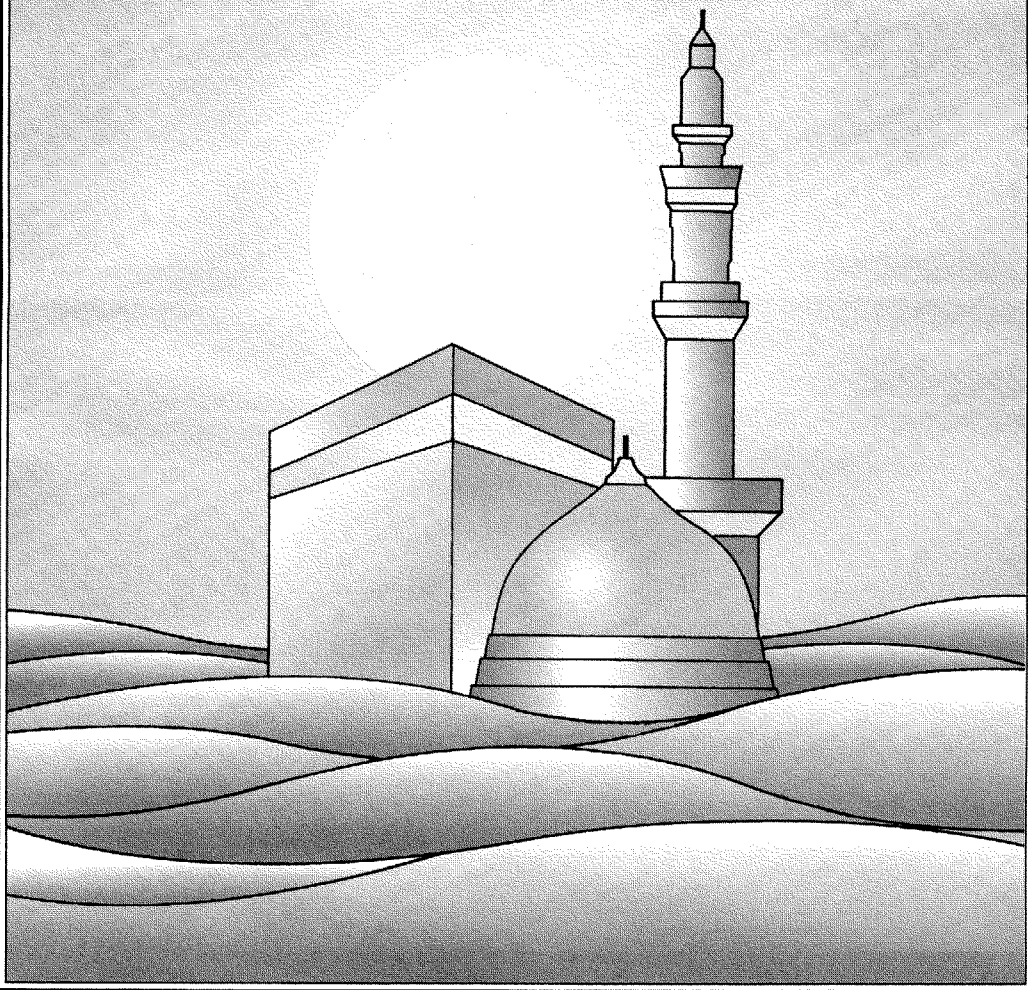


# اسرار و معارف حجّ





● ﴿...فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَادْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ...﴾

«وقتی که از عرفات کوچ کردید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید.»

نویسنده کتاب «لسان التنزیل» نوشته است: <sup>۱</sup> «الإفاضة» به معنای «به انبوهی

بازگردیدن» است. و «فإذا افضتم»؛ یعنی «چون به انبوهی بازگردید.»

ابوبکر عتیق سوراآبادی هم نوشته است: <sup>۲</sup> «چون به هم بازگردند از عرفات سوی مُزدلفه

و آن شبانگاه باشد که از عرفات به مزدلفه در آیند.»

ابن عربی می‌نویسد: <sup>۳</sup> در لغت «افاضه» حرکتِ سریع است و افزوده است: خداوند در

قرآن، وقتِ افاضه و حرکتِ دسته جمعی از عرفات را مشخص نکرده، لیکن پیامبر خدا ﷺ آن

را با عملِ خود بیان کرده است و آن حضرت در عرفات: «وَقَفَّ حَتَّى غَرِبَتِ الشَّمْسُ قَلِيلًا

و ذهبت الصفرة و غاب القرص» <sup>۴</sup>.

بیضاوی در تفسیر خود ذیل ﴿فَإِذَا أَفْضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ﴾ نوشته است:

«أَفْضْتُمْ مِنْ أَفْضَتِ الْمَاءِ إِذَا صَبَبْتَهُ بِكَثْرَةٍ» بوده است و مفعول فعل «أَفْضْتُمْ»

محدوف است و اصل آن «أَفْضْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» بوده است و در واقع همان مفهوم انبوهی و

فراوانی و لبریز شدن از فراوانی جمعیت را بیان کرده است.

ابی السعود هم در تفسیر خود، تقریباً همان مَطْلَب را نوشته است: <sup>۵</sup>



«فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ»؛ أَي دَفَعْتُمْ مِنْهَا بِكَثْرَةٍ، مِنْ أَفْضَتِ الْمَاءُ: إِذَا صَبَبْتَ بِكَثْرَةٍ».

فاضل مقداد نوشته است: ۶

«الإِفاضة؛ الدَّفْعُ بِكَثْرَةٍ مِنَ إِفاضةِ الْمَاءِ وَهُوَ صَبَبُهُ بِكَثْرَةٍ»

و اصل جمله، «أَفَضْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» بوده؛ یعنی مفعولِ فعلِ حَذَفِ شده است. و افزوده است: «عرفات» نام سرزمینی است و به صیغه جمع آمده و مفرد آن «عرفه» است؛ همچون اذرع<sup>۷</sup> و قنسرین<sup>۸</sup> که به صیغه جمع آمده ولی مفرد مراد است. گویند: در اصطلاح این کلمات ملحق به جمع می‌باشند.

توقف در عرفات به روز عرفه، از واجبات است و رکن حج محسوب می‌شود و با ترک آن، حج باطل است؛ زیرا بنا به گفته پیامبر خدا ﷺ: «الحجَّ عرفة»<sup>۹</sup>.

از طرفی، قرآن مجید وقوف به عرفه را از فرایض حج دانسته است؛ زیرا خدا در آیه بعدی (۱۹۹ بقره) گفته است: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...» که به صیغه امری بیان شده است، با آوردن حرف عطف «ثم» که بر تراخی دلالت می‌کند و مستلزم وجود در آن مکان و توقف در آن سرزمین است.<sup>۱۰</sup>

عرفات، جمع عرفه است و سرزمین مخصوص نزدیک به مکه به عرفات نامور است و روز نهم ذی‌حجه را نیز روز عرفه گویند. در وجه تسمیه آن، تفسیر الخازن<sup>۱۱</sup> از قول عطاء نقل کرده که جبرئیل مناسک را به ابراهیم نشان می‌داد و از او می‌پرسید: عرفت؟ او هم پاسخ می‌داد: عرفت. و لذا آن مکان را «عرفات» گفتند. و عرفات محل آگاهی است؛ همانطور که مشعر جایگاه شعور است که یکی را پلید و دیگری را پاک، یکی را آزادی‌خواه و دیگری را ستمگر می‌کند.

مشعر (بر وزن مفعول) از ماده «شعاره»، به معنای علامت است؛ زیرا آن جا نشانه‌ای است برای عبادت. آنجا سرزمین شعور و خودآگاهی است. اول باید شعور باشد تا آدمی به شناخت برسد. «سَمِيَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ؛ لِأَنَّهُ مَعْلَمٌ لِلْعِبَادَةِ».<sup>۱۲</sup>

به مشعر «مزدلفه» هم می‌گویند، از ماده «ازدلف» ای؛ دنا = نزدیک شد؛ «لَأَنَّ النَّاسَ

يَدْنُو بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ».<sup>۱۳</sup>

نویسنده کتاب «مسالك الأفهام» نوشته است: گر چه در وجه تسمیه عرفات (این سرزمین وسیع) جهات گوناگونی ذکر شده و تمام وجوه در جلد دوم صفحه ۲۰۴ مسالك الافهام بیان گردیده است، ولی بهتر آن است که بگوییم: این سرزمین وسیع که جذبه روحانی و معنوی عجیبی دارد، محیط بسیار آماده‌ای است برای معرفت پروردگار و شناسایی ذات پاک او و مشعر را هم از آن جهت مشعر گویند که آنجا، معلّم و نشانه‌ای است از این مراسم پرشکوه حج؛ «سَمَّيْتُ مَشْعَرًا لِأَنَّهُ مَعْلَمٌ لِلْحَجِّ...»<sup>۱۴</sup>

وجه خوب است که انسان‌ها در آن حالت روحانی و در آن شب تاریخی و هیجان انگیز (شب دهم ذی‌الحجه) اندیشه و فکر و شعور تازه‌ای در درونشان به وجود آید و حالت آگاهی در آنان پیدا شود. مگر نه این است که کلمه «مشعر» از ماده «شعور» است.

در اینجا اگر به معنای لنوی کلمه «افاضه»<sup>۱۵</sup> توجه کنیم، جنبه بلاغی عبارت که خَلْق به رودخانه‌ای تشبیه شده و می‌خواهد بگوید: پس هنگامی که این رودخانه عظیم از سرزمین عرفات به جوشش و جریان افتاد؛ «وَادُّكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمُ» در آستانه مشعر الحرام خدا را به توحید و تعظیم یاد کنید، آن سان که خداوند شما را به راه آورد و به راه راست هدایت کرد، هر چند که پیش از این شما از شمار گمگشتگان بودید.<sup>۱۶</sup>

زجاج هم نوشته است:<sup>۱۷</sup> از نظر بلاغی، از لفظ «افاضه» چنین برداشت می‌شود که وقوف در عرفات واجب است؛ زیرا مصداق کلمه «افاضه» پس از وقوف است و قرآن هم گفته است: «فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ...»<sup>۱۸</sup>

### ● «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۱۹</sup>

«از همان جا که مردم کوچ می‌کنند (از عرفات به مشعر و از مشعر به سرزمین منا) کوچ کنید و از خداوند آمرزش بطلبید که خدا آمرزنده مهربانی است.»

این آیه در واقع یک عادت جاهلی را نفی کرده است؛ زیرا در جاهلیت، اشراف در مسیری اختصاصی، کنار از بستر رودی که مردم در آن به سوی مشعر جاری بودند، حرکت می‌کردند و اسلام دستور داد: از همانجا که خلق در حرکتند، شما هم حرکت کنید؛ یعنی همه مسلمانان باید در عرفات وقوف کنند و سپس به سوی مشعر بیایند و از آنجا به سوی منا کوچ نمایند؛ زیرا می‌دانیم که حرف عطف «ثم» برای تراخی زمانی است و ترتیب را



می‌فهماند؛ یعنی تراخی زمانی بین الإفاضتین و می‌دانیم که «افاضه» به معنای حرکت بعد از وقوف است.

و از آنجا که هدف اصلی، انسان‌سازی و پیشرفت و تعالی روحی انسان‌هاست، باز هم خدا دستور می‌دهد: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ﴾ از خدا طلب آمرزش کنید و از گذشتهٔ بد خود پشیمان شوید و از او بخواهید که در شما اراده‌ای به وجود آورد که دیگر گرد ناشایستگی‌ها نگرید؛ زیرا خدا کثیر المغفرت و واسع الرحمت است.<sup>۲۰</sup>

در تفسیر الخازن آمده است:<sup>۲۱</sup> از مخالفت خود با دستورات خدا و تمام گناهان خود استغفار کنید؛ زیرا که خدا، سائر گناهان بندگان است و رحیم.

فاضل مقداد نیز ذیل بحث از این آیه، نوشته است:<sup>۲۲</sup>

﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ﴾:<sup>۲۳</sup> یعنی از خدا مغفرت بخواهید؛ زیرا انجام مراسم حج سبب و وسیله‌ای است برای مستحق آمرزش شدن و افاضهٔ رحمت الهی.<sup>۲۴</sup>

خلاصه اینکه: آیهٔ ۱۹۹ سورهٔ بقره که مورد بحث قرار گرفت، یکی از عادات قریشیان، که خود را سرپرستان کعبه می‌شمردند و خویش را فرزندان ابراهیم می‌دانستند و برای دیگر عرب‌ها مقام و منزلتی قائل نبودند و آنان را به حساب نمی‌آوردند، خط بطلان کشید و قریشیان در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ زیرا وقوف به عرفات را از محیط حرم بیرون می‌دانستند و انجام نمی‌دادند ولی قرآن دستور داد که باید در مراسم حج یکنواختی و هماهنگی وجود داشته باشد و مسلمانان همه در یک جا وقوف کنند و پس از وقوف در عرفات، همگی به سوی مشعر بیایند و از مشعر به سوی منا کوچ کنند.

اسلام خواسته است بدین وسیله، انسان‌ها را از خود برترینی و افکار و خیالات واهی بر کنار دارد و با قریشی که به نسب خود می‌بالید با مردم دیگر قباایل در یکجا گرد نمی‌آمد، مبارزه کند، این بود که دستور: ﴿ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...﴾<sup>۲۵</sup> صادر شد؛ زیرا به قول سید قطب، اسلام نَسَب نمی‌شناسد، اسلام طبقه نمی‌شناسد و اسلام همهٔ مردم را یکسان می‌داند: «انَّ الْإِسْلَامَ لَا يَعْرِفُ نَسَبًا وَلَا يَعْرِفُ طَبَقَةً، إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ وَاحِدَةٌ»<sup>۲۶</sup>

این است که در بخش پایانی آیه، دستور داد از افکار و خیالات نادرست جاهلی دوری گزینید و استغفار کنید و این عصبیت جاهلی را از خود دور سازید؛ زیرا حج می‌خواهد درس مساوات و برابری به انسان‌ها بیاموزد.

● ﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾  
 «چون آداب و مناسک حج را انجام دادید، به جای یاد از پدرانتان، بلکه از آن هم بیشتر، ذکر خدا گوید. (اعراب جاهلی در پایان مراسم حج، مفاخر موهوم آباء و اجدادی خود را برمی شمردند و به آنها می بالیدند) برخی از مردم دعا می کنند که خدایا! در دنیا به ما بده و در آخرت بهره ای ندارند.»

در آیه بعدی هم خدا گفته است:

● ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾<sup>۲۷</sup>

«دسته ای دیگر از مردم می گویند: ای خدا، ما را از نعمت های دنیا و آخرت، هر دو بهرمند بگردان و از عذاب آتش دوزخ هم نگاه دار.»

در این آیات هم، که بخشی از مراسم حج بیان شده، باز هم هدف اصلی این است که اسلام، انسان ها را به یاد خدا می اندازد. قلبها را متوجه خدا می سازد و باز هم، یک عادت دیگر عرب های جاهلی را از میان می برد؛ زیرا عرب جاهلی که برای حج خود رسالتی قائل نبود و از انجام مراسم حج، هدف انسانی نداشت، در پایان مراسم حج، به اسواق عکاظ و مجنّه و ذی المجاز که تنها برای داد و ستد نبود، حضور می یافت و در مفاخر آباء و اجدادی خود سخن می گفت و به انساب خود می بالید.

قرآن این عادت نکوهیده آنان را، پس از پایان مراسم حج، نکوهش کرد و آنان را به ذکر خدا متوجه ساخت و گفت:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ...﴾؛ یعنی چون مناسک حج را انجام دادید و از عبادت مربوط به حج فارغ شدید، ذکر خدا گویند؛ زیرا ذکر خدا است که آدمی را تعالی روح می بخشد و نه یاد از پدران و اجداد کردن و به آنان بالیدن!

هدف اصلی این است که ارزشها تغییر یابد و ارزش انسان در داشتن تقوا و پیوند با خدا باشد، نه افتخار به آباء و اجداد.<sup>۲۸</sup>

ابن قتیبه ذیل بحث از ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ...﴾ نوشته است:<sup>۲۹</sup>



در جاهلیت، پس از فراغ از مراسم حج، اعراب جاهلی، از پدران خود یاد می‌کردند و کارهای برجسته و نیک آنان را به رخ می‌کشیدند؛ «فَيَقُولُ أَحَدُهُمْ: كَانَ أَبِي يَقْرَى الضَّيْفَ وَيَصِلُ الرَّحْمَ وَيَفْعَلُ كَذَا وَكَذَا».

زجاج در بحث از آیه مزبور، مطالب زیر را نوشته است: ۳۰

«...مَنَاسِكُكُمْ...» ای: «مَتَعِبِدَاتِكُمُ الَّتِي أَمَرْتُمْ بِهَا فِي الْحَجِّ»

«...فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ...» زجاج، موضوع توقف عرب جاهلی را پس از انجام

مراسم و مناسک حج و برشمردن فضایل آباء و محاسن پدران، بازگفته است.

«...أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا...» کلمه «أَشَدَّ» را محلاً مجرور دانسته؛ زیرا عطف است بر کلمه

«ذَكَرَ» ما قبل، ولی چون غیر منصرف است، جز آن به فتح می‌باشد؛ (زیرا کلمه أَشَدَّ، بر وزن افعال است و غیر منصرف می‌باشد) ولی دکتر عبدالجلیل عبده شلبی که کتاب زجاج را شرح و تحقیق کرده، در پاورقی صفحه ۲۶۴، جلد یکم همان کتاب گفته است:

کلمه «أَشَدَّ» در محلّ مفعول مطلق است و تقدیر آن چنین است:

«ذَكَرًا أَشَدَّ ۳۱ من ذَكَرَكُمُ آبَاءَكُمْ».

مکی بن ابی طالب هم، تقریباً مطلب زجاج را تکرار کرده و گفته است: ۳۲

کلمه «أَشَدَّ» در موضع جزّ است؛ زیرا عطف بر کلمه «كَذَكَرَكُمُ» می‌باشد و جایز است که

منصوب باشد بنابر اضممار فعل و تقدیر آن چنین است:

«اذْكُرُوهُ ذَكَرًا أَشَدَّ ذَكَرًا من ذَكَرَكُمُ آبَاءَكُمْ».

پس کلمه «أَشَدَّ» نعت است برای مصدر «ذَكَرًا» که در معنی حال است و تقدیر آن

«اذْكُرُوهُ مِبَالِغِينَ فِي الذِّكْرِ لَهُ» می‌باشد.

نویسنده احکام القرآن، در بحث از آیه مزبور نوشته است: ۳۳

قضاء؛ یعنی ۳۴ به جا آوردن، و در مورد عبادات آن است که در وقت خود انجام نشود و

معنای صحیح «فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكُكُمْ...» یعنی: «إِذَا فَعَلْتُمْ مَنَسَكًا من مَنَاسِكِ الْحَجِّ فَاذْكُرُوا اللَّهَ»؛ یعنی در موقع احرام تلبیه و در هنگام رمی تکبیر و در وقت قربانی بسم الله گفتن لازم است.

نویسنده کتاب «کنز العرفان» هم در بحث از آیه پیشگفته نوشته است: ۳۵

در این آیه، کلمه «مناسک» جمع مضاف است و افاده عموم می‌کند؛ یعنی به طور کلی،

تمام اعمال حج.

فاضل مقداد: افزوده است: منظور از «ذکر» هم، گو این که، ذکر لسانی است ولی در اصل، ذکر قلبی منظور است؛ زیرا ذکر لسانی، ترجمان ذکر قلبی است و آگاهی دهنده درون و روح آدمی است و البته به یاد خدا بودن، باید مستمر باشد و بنده واقعی نباید از یاد خدا غافل بماند. ۳۶

نویسنده مسالک الافهام، ضمن بازگفتن مطالب دیگران، خود نیز گفته است: مناسک، ۳۷ جمع مَسْک است که مصدر فعل «نسک» می باشد و اطلاق آن بر عبادت، همچون اطلاق مصدر بر مفعول است و در واقع گفته شده است: «اذا فعلتم أفعالکم التي کانت عبادة...».

و نیز افزوده است که قرآن در هر مورد می خواهد انسان بسازد و به انسان ها درس بدهد و لذاست که می گوید: «...فَاذْكُرُوا اللَّهَ...» یعنی ارتباط خود را با خدا قطع نکنید، همیشه به یاد خدا باشید. ۳۸

نویسنده «اقصى البيان» هم، در بحث از «...فَاذْكُرُوا اللَّهَ...» گفته است: این بخش از دستور العمل قرآنی، از آن جهت است که عرب پیش از اسلام، پس از فراغ حج، به ذکر پدران و اجداد خویش می پرداخت و از دلاوری و حماسه آفرینی آنان سخن می گفت، اسلام آنان را از چنین کاری منع کرد و گفت: «...فَاذْكُرُوا اللَّهَ...» که منظور بیشتر ذکر قلبی است و ذکر زبانی هم ترجمان ذکر قلبی است. ۳۹

قرآن، سپس ذاکران را دو دسته دانسته است:

\* دسته ای که هدفشان از ذکر، اغراض دنیای است و می گویند: حدایا! در دنیا به ما بده که برای این دسته «...وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» ۴۰.

\*\* گروه دیگر کسانی هستند که می گویند: ۴۱ ای خدا، ما را از نعمتهای دنیای و اخروی بهره مند گردان و از عذاب آتش دوزخ هم نکه دار.

جا دارد که بدانیم، در آیه ۲۰۰ سوره بقره «...رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا...» مفعول دوم فعل «آتانا» محذوف است و حذف مفعول در اینجا از جنبه بلاغت اهمیت دارد و حذف در اینجا ابلاغ است؛ زیرا اگر انسان بخواهد تمام خواسته های خود را بگوید که جمله مطنب و طولانی می شود و مطلب به درازا می کشد و ذکر بعضی از خواسته ها نیز تخصیص بدون مخصّص





می‌شود، بنابر این حذف مفعول ابلغ است.

ولی در آیه بعدی، کلمه «حسنه» بهترین تعبیر است و جنبه شمول دارد و لذا قرآن گفته است: ﴿...رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾<sup>۴۲</sup>

● ﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾

«و در روزهای معین خدا را یاد کنید و ذکر خدا بگویید (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه) و هر که دو روز پیشی جوید و یا تأخیر کند و باز ایستد و متقی باشد، گناهی بر او نیست و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که شما به سوی او محشور خواهید شد (بازگشت خواهید کرد).»

در این آیه خدای بزرگ، دستور داده است که ختم مراسم حج باید همراه با ذکر خدا و تقوا باشد؛ یعنی خدا را در روزهای معینی، که در اصطلاح ایام تشریق نام دارد و واقعاً روشنی بخش روح و جان انسان است - و عبارت از روزهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ ماه ذی‌حجه است، یاد کنید؛ یعنی به یاد خدا باشید و ذکر او را بر زبان جاری سازید.

ایام تشریق هم اسم با مُسمّایی است؛ زیرا این ایام روشنی بخش جان و روح انسان‌هاست و چه بسا انسان‌هایی که در پرتو این مراسم عالی و یاد خدا بودن، روح و روانشان روشن گردد.

بخش پایانی آیه ﴿...وَاتَّقُوا اللَّهَ...﴾ در واقع تحریض و تشویقی است بر ملازم بودن

تقوا؛ یعنی خداوند در ضمن گفته است:

ای انسانی که آمدی و رنج سفر بر خود هموار کردی، سعی کن که تقوا را پیشه خود سازی و با روحی پاک، در آینده از ارتکاب گناهان اجتناب کنی.

خداوند خواسته است بدین وسیله حج گزاران دارای روحی پاک از آلودگی‌ها شوند و

﴿اتَّقُوا اللَّهَ﴾ را شعار خود سازند.<sup>۴۳</sup>

فاضل مقداد در بحث از آیه ۲۰۳ سوره بقره نوشته است:<sup>۴۴</sup>

منظور از «ایام»، ایام تشریق می‌باشد که عبارت از ۱۱ ذی‌حجه (=یوم القز) و ۱۲

ذی‌حجه (=یوم القدر) و ۱۳ ذی‌حجه (یوم النفر) است.

شاید بتوان گفت که به یاد خدا بودن و ذکر خدا گفتن و در آخر آیه از تقوا سخن گفتن و جمله «اتقوا الله» را به کار بردن، از ویژگی‌های اسلام است.

ابن عربی در بحث از آیه مزبور می‌نویسد: ۴۵

چون این آیه پس از آیه «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ...» می‌باشد، روشن است که منظور از «ایام» وقوف در منا است و مراد از «ذکر» هم تکبیر گفتن به هنگام رمی جمره است.

● ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾ ۴۶

«به راستی نخستین خانه‌ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده، در سرزمین مکه است که پر برکت است و مایه هدایت جهانیان.»

● ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَبِاللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ

الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ ۴۷

«در آن خانه نشانه‌ها و آیات زبوییت هویداست و جایگاه ابراهیم است و هر که به آن درآید، ایمن باشد و بر مردم است گزاردن حج خانه خدا، آنان که توانایی رفتن به سوی آن خانه دارند و هر که کفر ورزد، پس البته بداند که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ...﴾ در واقع جواب از سؤال مُقَدَّری است و پاسخی است بر آنان که

گفتند: چرا کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شد؟ که در جواب گفته شده: این خانه نخستین خانه توحید است. نخستین جایگاهی است که برای پرستش خدا ساخته شده و برای آنان که به آن خانه پناه برند امنیت است. با سابقه‌ترین معبد است. خانه‌ای است پربرکت. خانه‌ای است که مرکز اجتماع خواهد بود و چون به آن پناه برند، آرام گیرند و جانشان در اطمینان بیاساید. خانه‌ای است که به قول سید قطب «مثابة الأمان لكل خائف» است، خانه‌ای است که «من دخله كان آمناً» می‌باشد و بالأخره، خانه‌ای است که «اختاره الله للمسلمين قبله». درست است که هر کس به این خانه پناهنده شود در امان است و کسی حق تعقیب او را ندارد و این مسأله از باب حرمت بیت و حوالی آن است ولی باید دانست که اگر کسی به صاحب بیت رسید و به مقام فنای فی الله نایل گردید، آن وقت به ایمنی حقیقی رسیده است و



مقام ایمنی واقعی است که می‌توان گفت: «...وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...».

محمد بن ابی بکر بن عبدالقادر رازی نوشته است: <sup>۴۸</sup>

از زمان آدم تا روزگار بنای کعبه، خانه‌های بسیاری ساخته شده، پس چگونه می‌توان گفت: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...» و چگونه می‌توان کعبه را نخستین خانه دانست.

رازی در پاسخ گفته است: معنای این آیه این است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ قِبْلَةً لِلنَّاسِ وَمَكَانَ عِبَادَةِ لَهُمْ، أَوْ وُضِعَ مَبَارَكًا لِلنَّاسِ»

پیش از رازی، زجاج تقریباً همین مطلب را گفته است: <sup>۴۹</sup> یعنی او در بحث از: «إِنَّ أَوَّلَ

بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...» گفته است:

قیل: «أَنَّهُ أَوَّلَ مَسْجِدٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ، وَقِيلَ: «أَنَّهُ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلْحَجِّ» <sup>۵۰</sup>

خازنی در سبب نزول این آیه، نوشته است <sup>۵۱</sup> که: یهودیان به مسلمانان گفتند بیت

المقدّس قبله ماست و افضل بر کعبه است و اقدم. ولی مسلمانان گفتند که کعبه افضل است و

این آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...» نازل شد.

اول: یعنی فرد سابق متقدّم بر ما سوا: اول الشيء، ابتداؤه.

ابتدا ممکن است آخری داشته باشد و ممکن است آخری برایش نباشد، همچون واحد

که اول العدد است و نهایی برای آخر آن نیست. <sup>۵۲</sup>

«وُضِعَ لِلنَّاسِ»: یعنی «بشرك فيه جميع الناس».

اگر کسی بگوید: چرا بیت (خانه) یک بار به خدا اضافه شده (وطهر بیتی)، و بار دیگر

«وُضِعَ لِلنَّاسِ» گفته شد؟

نویسنده تفسیر الخازن، در جواب گفته است: <sup>۵۳</sup>

اضافه «بیت» به «الله» بر سبیل تشریف و تعظیم است مثل «ناقة الله» ولی اضافه به

«الناس» برای این است که بگوییم: تمام مردم در آن بیت مشترک هستند.

«...لِلَّذِي بِبَيْتِكَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ»

زجاج نوشته است: <sup>۵۴</sup> خبر «ان»، «هو للذي ببكة» می‌باشد.

اشتقاق کلمه «بکه» از «بک» می‌باشد: «هو بك الناس بعضهم بعضاً في الطواف أي دفع

بعضهم بعضاً».

وقیل: إِنَّمَا سُمِّيَتْ بَيْكَةً لِأَنَّهَا تَبْكُ أَعْنَاقَ الْجَبَابِرَةِ. <sup>۵۵</sup>

ابن قتیبه، نوشته است: <sup>۵۶</sup> به نقل از لسان العرب: «بکّة و مکّة شیء واحد والباء تبدیل من المیم. يقال: سَمَدُ رأسه وسَبَدَه: اذا استأصله وشرّ لازم ولازب».

منظور این است که باء به میم بدل می‌شود.

ابن قتیبه سرانجام در تفاوت این دو کلمه گفته است:

و يقال: بکّة: موضع المسجد. ومکّة: البلد حوله.

مبارکاً: در آیه حال است و تقدیر آن چنین است: «استقرّ بیکّة مبارکاً» <sup>۵۷</sup> و ممکن است بگوییم تقدیر آن: «وضع مبارکاً» است. <sup>۵۸</sup>

«مبارکاً» یعنی ذابریکة وأصل البرکة: النموّ والزيادة.

تعبیر مبارک بودن در مورد چیزهایی است که خیر آن همیشگی است. قرآن چون منشأ و مبدأ خیر است، در چند مورد از آن به مبارک یاد شده، بیت الله هم به مبارک توصیف شده؛ زیرا کثیر الخیر والبرکه است. <sup>۵۹</sup>

و به قول خازن: «قيل هو أوّل بيت خصّ بالبرکة زیادة الخیر». <sup>۶۰</sup>

فاضل مقداد در بحث از آیه مورد بحث (۹۶ آل عمران) نوشته است: <sup>۶۱</sup>

لام در «للذی» لام تأکید است در خبر آن.

مبارکاً حال است. عامل در آن فعلی «وضع» است و یا فعل «استقرّ».

و نیز گفته شده که «مکّه»: البلد کلّه و بکّة: موضع المسجد.

در پاورقی «کنز العرفان»، ص ۲۵۸، جلد یکم نوشته شده است:

گفته‌اند: مکّه ۱۷ اسم دارد. ماوردی در کتاب «احکام السلطانیّه» در باب چهاردهم

صفحه ۱۵۷ نوشته است: دو کلمه: مکّه و بکّه مورد اختلاف است:

برخی معتقدند: مکّه و بکّه دو کلمه هستند و مسمای آنها یکی است با توجه به این که

در زبان عربی به علت قرب مخرج، میم به باء تبدیل می‌شود و بعضی هم اعتقاد دارند که این

دو، دو کلمه هستند و دو مسمی دارند؛ یعنی مکّه اسم تمام شهر است و بکّه اسم بیت الله.

نویسنده کتاب «مسالك الافهام» در بحث از آیه مزبور، ضمن تأیید مطالب دیگر

مفسران، نوشته است: <sup>۶۲</sup> «وقيل انّ بکّه، موضع المسجد. و مکّة: الحرم کلّه و یدخل فيه البيوت

و هو المروى عن امام الصادق عليه السلام.

وقيل: بکّة، موضع البيت والمطاف و مکّه: اسم البلد <sup>۶۳</sup> و افزوده است از آن جهت بکّه



گویند که: «لَأَنَّهُا تَبِكَ أَعْنَاقُ الْجَبَابِرَةِ أَي تَدَقُّهَا».

نویسنده مسالک الافهام در بحث از آیه ۹۷ آل عمران نوشته است: ۶۴  
«فیه آیاتُ بَیِّنَاتٍ...» می‌تواند جمله مفسره باشد برای جمله «هدی للعالمین» و می‌تواند جمله حالیه باشد.

«مقام ابراهیم» هم می‌تواند عطف بیان باشد برای «آیات بَیِّنَاتٍ».

و جمله «مَنْ دَخَلَهُ كَان آمناً» یا جمله ابتدائیه باشد و یا جمله شرطیه.

ضمیر در «دَخَلَهُ» هم به «حرم» برمی‌گردد و نه به «بیت» و یا «مکه».

در تفسیر الخازن آمده است: ۶۵

﴿فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ﴾ یعنی فیه دلالات و اوضحات علی حرمته و مزید فضله.

زجاج نوشته است: ۶۶ رفع «مقام» بنابر اضمار «هی» می‌باشد؛ یعنی خبر است برای

مبتدای محذوف و در اصل «هی مقام ابراهیم» بوده است.

در بخش دوم آیه ۹۷ سوره آل عمران، نکات بسیار جالب توجهی هست.

﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً...﴾

اصل حج در اسلام به وسیله آیه بالا تشریح شده و به قول ابن عربی، ۶۷ این آیه دلالت

بر وجوب حج می‌کند؛ زیرا در زبان عربی، وقتی گفته می‌شود: «لفلان علی کذا» و جواب آن

چیز مؤکدتر شده و این گونه بیان، بلیغ‌ترین الفاظ و جواب است و تأکیدی است برای الزام حج.

و به قول نویسنده «اقصى البیان» ۶۸ از جمله خبریه ﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...﴾ امر،

مؤکدتر و بلیغ‌تر و شدیدتر استنباط می‌شود تا صیغه امری.

از طرفی، جمله اسمیه بر دوام و ثبات دلالت می‌کند و در واقع چنین بیان شده:

«حج گزاردن حقی است از آن خدا در عهده مردم».

افزون بر این‌ها، در آغاز مطلب، به صورت جمله اسمیه و به طور عموم (علی الناس)

بیان شده و سپس بدان تخصیص داده شده (مَنِ اسْتَطَاعَ) و این خود، دلیلی است بر وجوب

حج؛ زیرا تفصیل بعد از اجمال است، ابهامی است که بعد تبیین شده؛ یعنی جمله در آغاز به

صورت مجمل آمده و سپس تفصیل داده شده و تمام اینها، برای مزید تحقیق و تقریر است.

با توجه به این که به قول فاضل مقداد ۶۹ از جمله پایانی آیه ﴿...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ

الْعَالَمِينَ﴾ چنین استنباط می‌شود که خدا ترک حج را از اعظم کبائر شمرده و در ردیف کفر،

آورده؛ یعنی از ترک حج به کفر تعبیر شده که چیزی بدتر از آن نیست. به عبارت دیگر، در پایان آیه، به جای این که مثلاً گفته شود «وَمَنْ لَمْ يَحِجَّ...» برای تأکید در حج و برای اثبات وجوب حج برای مستطعی که حج نگذارد، گفته شده: «...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ یعنی «هرکس انکار کند وجوب حج را و به آن کافر باشد؛ «فانَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْهُ وَعَنِ حَجِّهِ وَعَمَلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ».<sup>۷۰</sup> از این که در آغاز گفته شده: «...وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ...» فهمیده می‌شود که انجام حج باید فقط برای خدا باشد و نه چیز دیگر.<sup>۷۱</sup>

الناس، در «علی الناس» عام است و همه مردم را - از نرینه و مادینه - دربر می‌گیرد، بجز صغار، که بالإجماع از اصول تکلیف خارج هستند.<sup>۷۲</sup>

عبد هم، خارج از عموم است؛ زیرا عبد غیر مستطیع است. «من استطاع» بدل بعض از کلّ می‌باشد، از کلمه «الناس»<sup>۷۳</sup> و در واقع مخصّص عموم است؛ یعنی أوجب الله علی المستطیع من الناس حجّ البيت».

«حجّ البيت»<sup>۷۴</sup>: قصده للزيارة علی الوجه المخصوص المشتمل علی ایقاع المناسک... حجّ در تمام عمر، یک بار واجب است؛ زیرا: اولاً لفظ مطلق، حمل بر اقلّ مراتب می‌شود و ثانیاً: امر اقتضای تکرار ندارد. و ثالثاً به دلیل روایت ابن عباس که گفت: پیامبر اکرم درباره حجّ با ما سخن می‌گفت. اقرع بن جالس پرسید: «أفي كل عام؟ فقال ﷺ: لا».<sup>۷۵</sup>

ابوالبرکات، ابن الأباری ذیل بحث از آیه مزبور نوشته است:<sup>۷۶</sup> کلمه «مَنْ» در «...مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً...» ممکن است در محلّ جرّ باشد؛ زیرا بَدَل از «الناس» است و می‌توان آن را فاعلِ مصدرِ مضاف به مفعول؛ یعنی «حجّ البيت» دانست و مرفوع.

و ممکن است مرفوع بودن «مَنْ» به سبب مبتدا بودن باشد؛ یعنی مَنْ شرطیه مبتدا واقع شده و فعل «استطاع» هم در محلّ جزم است به «مَنْ» و جواب شرط هم محذوف می‌باشد و تقدیر جمله چنین است: «مَنْ اسْتَطَاعَ فَعَلَيْهِ الْحَجَّ».

«ها»ی ضمیر در «الیه» ممکن است به کلمه «حجّ» برگردد و می‌توان آن را به «بيت» برگرداند.

خلاصه اینکه: عبارت مطلق «...اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ...» را جمله «...مَنْ اسْتَطَاعَ



إِلَيْهِ سَبِيلًا...» مقید می‌کند.

نویسنده کتاب<sup>۷۷</sup> «مسالک الافهام» ذیل بحث از بخش پایانی آیه (ومن کفر...) روایتی از امام صادق که در کتاب «التهدیب» آمده، نقل کرده و آن را دلیلی بر وجوب حج و این که ترک حج به کفر تعبیر شده، دانسته است.

روایت این است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحِجَّ فَلَيْمُتْ، ان شاء يهودياً أو نصرانياً»

نویسنده تفسیر الخازن<sup>۷۸</sup> نیز حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده است که: قال رسول الله ﷺ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسِ شَهَادَةٍ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْحَجَّ وَصَوْمَ رَمَضَانَ».

بدین ترتیب: پیامبر اکرم ﷺ حج را از ارکان پنجگانه اسلام دانسته؛ یعنی آن را واجب شمرده است: «عَلَى مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْ أَهْلِ التَّكْلِيفِ وَوَجَدَ السَّبِيلَ إِلَى حَجِّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ». در فضیلت و اهمیت حج، روایات زیادی هست.<sup>۷۹</sup>

و خلاصه اینکه دو آیه ۹۶ و ۹۷ سوره آل عمران، دارای اهمیت ویژه‌ای است و مزایایی را برای بیت الله الحرام بیان کرده است و این مزایا عبارت است از:

\* بیت الله، اول مسجد وضع للناس.

\* کونه مبارکاً.

\* کونه هدی للعالمین.

و در این بیت الله، آیات ربوبیت الهی، هویداست؛ زیرا:

- مقام ابراهیم است.

- خانه‌ای است که ﴿...وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾.<sup>۸۰</sup>

### • پی‌نوشتها:

۱- لسان التنزیل، ص ۲۱۰

۲- تفسیر سور آبادی، ج ۱، ص ۱۱۲

۳- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷

- ۴- انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۲۲۶
- ۵- تفسیر ابی السعود، ج ۱، ص ۱۵۹
- ۶- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳
- ۷- اذرعات، ملحق به جمع مؤنث سالم است، اسم محلی است در شام. اذرعات جمع اذرعه که هم جمع ذراع می باشد. مالک، ج ۱، ص ۶۷، شرح ابن عقیل. جلد یکم. أوضح المسالک.
- ۸- قنسرین، شهری بود در سوریه، میان حلب و حمص، نزدیک عواصم.
- ۹- به نقل از پاورقی کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۳
- ۱۰- به قول فاضل مقداد در ج ۱، ص ۳۰۳ کنز العرفان، «... ولا خلاف فی وجوبه».
- ۱۱- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۵
- ۱۲- لسان العرب، مادة «شعر».
- ۱۳- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۴
- ۱۴- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۰۹
- ۱۵- إفاضه از: أفاض الماء إذا صبّه بکثرة.
- ۱۶- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۱۷- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۲۶۱
- ۱۸- برای آگاهی بیشتر از آیه ۱۹۸ سوره بقره می توان به تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ تفسیر التبیان، ج ۲، صص ۱۶۶، ۱۶۷ و ۱۶۸؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، صص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ تفسیر جلالین، ص ۴۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۴ و ۲۸۵ و تفسیر المنار، ج ۲، صص ۲۳۰ تا ۲۳۳ مراجعه شود.
- ۱۹- بقره: ۱۹۹
- ۲۰- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۱۴. زجاج در جلد یکم، ص ۲۶۴ «معانی القرآن و اعرابه»، در تفسیر ﴿وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ گفته است: یعنی «سَلُوهُ أَنْ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ مَخَالَفَتِكُمُ النَّاسَ فِي الْإِفَاضَةِ وَالْمَوْقِفِ».
- بیضاوی هم در ج ۱، ص ۲۲۷ تفسیرش، تقریباً چنین آورده است. او می گوید: «از جاهلیت خود در تغییر مناسک، استغفار کنید».
- ۲۱- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۲۲- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷
- ۲۳- جالب اینکه قرآن «استغفروا الله» گفته و نه «توبوا» که توبه از معصیت باشد.
- ۲۴- برای آگاهی بیشتر در باب آیه ۱۹۹ سوره بقره، رجوعه شود به:





- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۳۹؛ تفسیر التبیان، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۶؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۱۲ و تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۲ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۴۶۴؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیر کشف الحقایق، ج ۱، ص ۱۳۹ و تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۳۳
- ۲۵- بقره: ۱۹۹
- ۲۶- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۸
- ۲۷- بقره: ۲۰۱
- ۲۸- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۱، صص ۲۸۹ و ۲۹۰
- ۲۹- تفسیر غریب القرآن، ص ۷۹
- ۳۰- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۳۶۴
- ۳۱- یعنی کلمه «أشد» صفت برای مفعول مطلق محذوف می باشد.
- ۳۲- مشکل اعراب القرآن، ج ۱، ص ۹۰
- ۳۳- احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۱۴۰
- ۳۴- یکی از معانی قضاء: انجام کاری است بر استواری. نک: اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۸۳
- ۳۵- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۰۷
- ۳۶- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۰
- ۳۷- شیخ طبرسی هم در جلد یکم، ص ۱۱۲ تفسیر جوامع الجامع نوشته است: مناسک، جمع منسک است: والمنسک اما موضع النسک أو مصدر جمع لأنه يشتمل على افعال؛ یعنی اذا فرغتم من أفعال الحج فاذكروا الله...»
- ۳۸- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۲۱۵
- ۳۹- اقصی البیان، ج ۱، صص ۳۸۳ و ۳۸۴
- ۴۰- خلاق، یعنی حظ و نصیب و به قول زجاج در جلد یکم صفحه ۲۶۵ معانی القرآن و اعرابه، «الخلاق: النصیب الوافر من الخیر».
- ۴۱- تقریباً مضمون آیه ۲۰۱ سوره بقره است.
- ۴۲- بخشی از آیه ۲۰۱ سوره بقره. برای آگاهی بیشتر در باب آیه ۲۰۰ و ۲۰۱ سوره بقره، رجوع شود به: تفسیرهای التبیان، ج ۲، صص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ مجمع البیان من تفسیر القرآن، ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ جوامع الجامع؛ ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۴۳؛ بیضاوی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ جلالین، ص ۴۲؛ منهج الصادقین، ج ۱، صص ۴۶۵ و ۴۶۶؛ تفسیر سید عبدالله شُتَیر، ص ۲۸؛ صافی، ج ۱، صص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ المنار، ج ۲، صص ۲۳۵ تا ۲۳۸ و فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹
- ۴۳- فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱ و مسالک الافهام، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴

- ۴۴- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۹
- ۴۵- احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۴۰
- ۴۶- آل عمران: ۹۶
- ۴۷- آل عمران: ۹۷
- ۴۸- تفسیر أسئلة القرآن المجید وأجوبتها، ص ۳۴
- ۴۹- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴
- ۵۰- نویسنده کتاب «اقصى البيان» هم در جلد یکم صفحه ۳۳۹ گفته است:
- «وضع للناس»؛ «یعنی بنی للناس لعبادتهم» و گفته اند «أول بیت وضع للعبادة» می باشد. پیش از آن هم بیوت فراوانی بوده، لیکن آنجا اول بیت مبارک بوده است. در جلد یکم، ص ۳۳۱ تفسیر الخازن نوشته شده: کسی از حضرت علی علیه السلام پرسید آیا کعبه اول بیتی است که در روی زمین بنا شده؟ علی علیه السلام در جواب فرمود: خیر! «ولکنه اول بیته وضع للناس مبارکاً وهدی».
- ۵۱- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۶
- ۵۲- اقصی البيان، ج ۱، ص ۳۳۹
- ۵۳- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱
- ۵۴- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۴
- ۵۵- در وجه تسمیه مکه نویسنده تفسیر الخازن در جلد یکم، ص ۳۲۱ نوشته است:
- «فسميت بذلك لقلّة ما ناه من قول العرب: بكّ الفصيل ضرع أمه - و أمته: اذا مض كل ما فيه من اللبن، وقيل لأنها تمكّ الذنوب أي تزيلها».
- ۵۶- تفسیر غریب القرآن، صص ۱۰۷ و ۱۰۸
- ۵۷- ابن عربی نوشته است: مبارکاً؛ یعنی «أنه مبارک من كل وجه من وجوه الدنيا والآخرة». نک: احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳
- ۵۸- اقصی البيان، ج ۱، ص ۳۳۹
- ۵۹- «وهذا كتاب أنزلناه مبارك...» انعام: ۹۲
- «وهذا كتاب أنزلناه مبارك فاتبعوه...» انعام: ۱۵۶
- «وهذا ذكر مبارك...» انبياء: ۱۰
- «كتاب أنزلناه إليك مبارك ليدبروا آياته...» ص: ۲۸
- ۶۰- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۱
- ۶۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۵۸
- ۶۲- مسالك الافهام، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۶۳- در جلد یکم، ص ۲۹۹ تفسیر البرهان، نوشته شده است؛ از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر «من دخله كان



- آمناً» پرسیدند که منظور بیت است یا حرم؟ قال «مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مِنَ النَّاسِ مُسْتَجِيرًا بِهِ، فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ...» و نیز در همین کتاب و همین صفحه: امام صادق علیه السلام گفته است: «موضع البيت بكة والقرية مكة» در روایت دیگر «ان بكة» موضع البيت و ان مكة جميع ما اكتنفه الحرم» نک: تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۰۰
- ۶۴- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۱
- ۶۵- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۲
- ۶۶- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۵
- ۶۷- احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۵
- ۶۸- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵
- ۶۹- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۷، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴ و اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵
- ۷۰- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۵
- ۷۱- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۴۵
- ۷۲- احکام القرآن، ج ۱، ص ۲۸۷
- ۷۳- معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶
- ۷۴- الحج بکسر الحاء: اسم العمل و يقال حججت الشيء أحججه حجاً: اذا قصدته. نک: معانی القرآن و اعرابه، ج ۱، ص ۴۵۶
- ۷۵- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۶
- ۷۶- البیان فی غریب القرآن، ج ۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴
- ۷۷- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۱۴
- ۷۸- تفسیر الخازن، ج ۱، ص ۳۲۳
- ۷۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر الخازن، ج ۱، صص ۳۲۲، ۳۲۴ و ۳۲۵
- ۸۰- برای آگاهی بیشتر درباره تفسیر دو آیه ۹۶ و ۹۷ آل عمران، رجوع شود به: تفسیرهای: التبیان، ج ۲، صص ۵۳۵ تا ۵۳۸؛ مجمع البیان، ج ۲، صص ۴۷۶ تا ۴۷۹؛ جوامع الجامع، ج ۱، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ کشاف، ج ۱، صص ۴۴۶ تا ۴۴۸؛ الجامع لأحكام القرآن قُرطبی، ج ۴، صص ۱۳۷ تا ۱۵۴؛ جلالین، ص ۸۳؛ صافی، ج ۲، صص ۲۷۸ تا ۲۸۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ العیاشی، ج ۱، صص ۱۸۷ تا ۱۹۰؛ کشف الحقایق، ج ۱، صص ۲۶۵، ۲۶۶؛ تفسیر سیّد عبدالله شبر، ص ۹۵ و البرهان، ج ۱، ص ۲۹۸ و ج ۱، ص ۳۰۲